

# دو نامه از ایرج میرزا جلال الممالک

محمد گلبن

از ایرج میرزا شاعر نامدار اخیر ایران، سه نامه در اختیار داشتم که دو تای آنها در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد و نامه سوم را در کتابخانه‌ام پیدا نکردم. نامه‌ی پیدا نشده را سال‌ها پیش دوست گرامیم آقای نصرت ا... نوح به من لطف کرد. نامه‌ای را که به دست نیاوردم گمان دارم در سال 1300 ه. ش ایرج از تهران به رشت به کسی نوشته بود و سفارش کسی را کرده بود. ایرج در نگارش نثر همچون نظم‌شیرین کار بود و بی‌پروا. ایرج خط و ربط و فنون شاعری و دبیری را ابتدا از پدرش آموخت؛ پدرش صدرالشعرا یکی از شعرای درباری بود خط زیبایی داشت و چون در دستگاه ولیعهد مظفرالدین میرزا در تبریز سمتی داشت فرزندش ایرج را به مدرسه‌ی دارالفنون تبریز که شعبه‌ای از دارالفنون تهران بود گذاشت تا به فراگیری زبان فرانسه بپردازد. در همان زمان که ایرج در دارالفنون تبریز به تحصیل مشغول بودنشریه‌ی دارالفنون تبریز را به خط زیبای خود تحریر می‌کرد و آن نشریه به چاپ می‌رسید. نشریه‌ی مذکور چند سال پیش به همت محقق فرزانه آقای سیدفرید قاسمی تجدید چاپ شد. آن نشریه را کسانی که مشغول تحقیق درباره‌ی مطبوعات ایران بودند نمی‌شناختند اما امروز در اختیار دارند. آثار دیگری را که از ایرج به غیر از دیوان شعرش می‌شناسیم شناخت نامه‌ای است که او به دستور مظفرالدین میرزا ولیعهد درباره‌ی شناخت خاندان قاجار نوشته و نسخه‌ی اصل آن اینک در کتابخانه‌ی کاخ گلستان نگهداری می‌شود. ایرج بنا به نوشته عبرت نایینی در مدینه‌ی الادب: چاپ اول، چاپ مجلس شورای اسلامی:

”چون به سن رشد و تمیز رسید پدر او در تربیت وی بکوشید و معلمی بر وی بر گماشت تا پارسی را بیاموخت. آن گاه به مدرسه‌ی دارالفنون تبریز که شعبه دارالفنون طهران بود جهت تعلیم زبان فرانسه رفته در خارج نیز در حوزه‌ای که آشتیانی‌ها برای تحصیل و تکمیل منطق و معانی و بیان ترتیب داده بودند حضور به هم رسانید و چون سال عمرش به چهارده رسید امیرنظام حسن علی‌خان گروسی چون در وی استعداد و حسن قریحه و ذکاوت بدید وی را با پسرش که نزد مرحوم میرزا عارف تحصیل ادبیات و نزد مسیو لامپر فرانسوی تحصیل زبان فرانسه و بعضی علوم می‌نموده همدرس کرد. و در آن اوان یعنی در سن چهارده سالگی شعر نیکو می‌گفت و امیرنظام مخصوصاً وی را به گفتن اشعار امر می‌کرد و صله و جایزه می‌داد و خط تحریر و نسخ و تعلیق را نیز فرا گرفته، نیکو می‌نوشت و در اخوانیات دستی به سزا داشت. چنان که در اوقاتی که در دستگاه امین‌الدوله صدراعظم سمت منشی‌گری داشت کلیه اخوانیات را به وی رجوع میکرد.

علی‌الجمله چون امیرنظام مدرسه مظفری را به ریاست مسیو لامپر در تبریز افتتاح کرد. ایرج میرزا در آن مدرسه

سمت معاونت یافت.”<sup>(1)</sup>

آنچه را باید درباره‌ی ایرج نوشت زنده یادان عبرت نایینی و دکتر محمدجعفر محبوب در مدینه‌الادب و مقدمه‌ی دیوان ایرج نوشته‌اند به خصوص نوشته‌ی 58 صفحه‌ای محبوب که به هم‌هی جوانب زندگانی ایرج پرداخته است. عبرت آورده است:

”باری چون از تبریز به طهران آمد ریاست کابینه محاکمات مالیه با وی بود. از آن پس به سمت معاونت مالیه خراسان‌بدان جا رفته چندی رئیس مالیه آن حدود بود.“<sup>2</sup>

از مفاد نامه‌ی اول ایرج که خطاب به آقای امجدالسلطان معاون وزارت عدلیه نوشته، چنین پیداست که شخصی از ایرج ادعای طلب کرده و ایرج به معاون وزارت عدلیه نوشته که:

اگر آغا شاهزاده از من طلبی دارد در محضر شرع قسم بخورد که پول به بنده داده تا من جوابگوی او باشم.

متن نامه و دستور معاون عدلیه را در زیر مطالعه می‌فرمایید.

عنوان روی پاکت که به خط ایرج میرزا جلال الممالک است به قرار زیر است.

”حضور مرحمت ظهور مبارک جناب مستطاب اجل اکرم امجد افخمم آقای امجد السلطان دام اقباله العالی مشرف شود.“

و نیز متن نامه‌ی ایرج به امجد السلطان به قرار زیر است:

”حضور حضرت اجل آقای معاون وزارت عدلیه دام اقباله العالی: آنچه البته به



جائی نرسد فریاد است. لاقلاً بیکی از این دو سه فقره عرض و تظلم شرعی یا قانونی بنده رسیدگی و توجهی فرمائید. درباب ادعای مخدره آغا شاهزاده بر بنده در محاکمات شعبه چهارم، بنده محکوم واقع شده و صورت راپرتی نوشته‌اند که دوسیه حاضر است که عرض کرده‌ام این معامله صوری بوده، وجهی به من نرسیده محکمه ابداً به این حرف و عرض بنده اعتنا ندارد. آیا این عرض شرعی نیست و از همه گذشته بنده حق یک قسم بر آغا شاهزاده ندارد؟ چرا جواب این عرض را نمی‌دهند، مشارالیها حاضر شود در محضر شرع قسم بخورد که پول به بنده داده بعد هر چه تکلیف

عدالتی دیوانخانه است معمول دارند اگر باید در این مسئله استیناف خواست سی و یک روز مهلت استیناف از برای تهیه وجه استیناف است بنده وجه حاضر ندارد. اداره اجرا یک روز امان نمی دهد که بنده فکری بکند. پس مقرر فرمائید اجرا چندروزی مهلت بدهد تا بنده تهیه وجه استیناف را کرده و استیناف بخواهد مستدعی است جواب یکی از این دو عرض را به اجرا مرحوم فرمائید که مأمور اجرا مزاحمت نکند و از دربخانه بنده برخیزد تا بیکی از این دو شق که عرض شده رفتار شود. امر، امر مبارک است."

عریضه جلال الممالک

معاون وزارت عدلیه آقای امجدالسلطان روی پاکت نامه ی ایرج نوشته است:

"دایره جلیله اجرا در صورتی که موعد از استیناف باقی است و آقای جلال الممالک استیناف خواهد داد تا انقضای مدت حق استیناف مدارا نمائید که تهیه وجه نموده حقوق استیناف را برساند والا هرطور که تکلیف است معمول دارید."

مهر پاکت

جلال الممالک

نامه ی دو خط عنوان پاکت از دیگری است و داخل پاکت که مهر جلال الممالک را دارد دونامه موجود است یکی به خط ایرج میرزا جلال الممالک و نامه ی دیگر که خط دیگری است و بسیار بد خط. و املا غلط و پر از غلط مربوط به خانواده ی مستشار دفتر است. شاید این نامه به خط بانویی باشد؟ نامه ی ایرج، مارک وزارت مالیه را دارد و مورخه ی 23 شهر ذی قعدة ی 1327 ه. ق به شماره ی 3934 نوشته شده است موضوع آن در باب ورثه ی مرحوم مستشار دفتر است که متن آن به قرار زیر است. متن نامه ایرج میرزا جلال الممالک:

"علامت شیر و خورشید وزارت مالیه، اداره، مورخه 23 شهر ذی قعدة 1327، نمره 3934، معاون جلیله عدلیه اعظم. در باب ورثه مرحوم مستشار

دفتر مرقوم رفته بود در مجلس محاسبات حکم شده که باید ورثه مزبور شش صد تومان به حاجی میرزا حسین شالفروش بدهد. موافق تحقیقاتی که از عدلیه اعظم به عمل آمده همچو محکومیتی بود رثه مستشار دفتر داده نشده است که مرحوم شده ورثه استیناف بدهد. در صورتی که در محکمه رسیدگی نشده و حکمی نداده اند چگونه ورثه استیناف بدهند. امضاء"

نامه ی دیگری که در این پاکت موجود است و به نظر می آید از ورثه ی مستشار دفتر باشد که به ایرج نوشته اند و نامه ی دوم ایرج درباره ی موضوع ورثه ی مستشار دفتر است که در بالا ملاحظه فرمودید. اینک متن نامه ی سوم را که ارتباط با نامه ی ایرج دارد ملاحظه می فرمایید. این نامه ایامی به ایرج نوشته شده که او رییس محاکمات (وزارت مالیه بوده و ورثه ی مستشار دفتر از او خواسته اند که ایرج به پرونده ی آنها دقیق تر نگاه کند. تا مشکل آنها برطرف شود.

متن نامه ای که پیوست نامه ی دوم ایرج است:

”تصدقت کردم: در باب یک فقره ماضی که راپرت صادر کرده است عرض کرده بودم مقرر شود دوسیه محاکمه بنده را با راپرت رئیس محاکم ملاحظه نماید اگر بموجب دوسیه راپرت صادر شده است بفرمائید بنده عرضی ندارم و اگر به موجب دوسیه نباید راپرت صادر شود هر چه تکلیفشان است رفتار کنند جوابی که مرقوم داشته بودید به رئیس محاکم نشان داده شرح نوشته‌اند به نظر مبارک رسیده ملاحظه فرمائید زبانی میفرمائید من هیچکاره هستم اگر بدانم محکمه راپرت برخلاف صادر می‌کند جز آن را هم حقی دیگری ندارم دیدن راپرت برای شما چه فایده دارد مأمور اجرا می‌خواهد (متن می‌خواهد) راپرت را اجرا نماید نه تکلیف بنده معلوم است نه تکلیف مأمور اجرا، استدعا دارم بجز مبصر که حق این کار را دارد بفرمائید دوسیه محاکمه و راپرت بنده [را] ملاحظه نماید اگر حق داشته است راپرت صادر نماید بنده عرض ندارم. والا تکلیف با حضرت مستطاب اجل عالی است همین قدر عرض می‌کنم قدری از وضع (متن وزع) بنده خاطر (متن: خواطر) مبارک مسبوق است. سه سال است عارض هستم و چند فقره راپرت صادر شده هیچ یک (متن: هیچ) تا به حال اجرا نشده است یک فقره مصارف (متن: مسارف) به هم رسانیده‌ام و گمانم این است راپرت نباید صادر شود صادر گردیده هر روز مأمور می‌خواهد (متن می‌خواهد) اجرا نماید نمیدانم راپرت‌های بنده چرا نباید اجرا شوند یک فقره را مرقوم داشته بودید مأمور روانه کند برود اجرا اجرا می‌گوید مأمور نداریم روانه کنیم همین قسم معطل مانده است. زیاده عرضی ندارد امضاء درست خوانده نمی‌شود معلوم نیست اسمعیل است یا موسوی؟؟”

این بود آنچه باید در اطراف دو نامه‌ی ایرج میرزا جلال الممالک به نظر خوانندگان عزیز بخارا برسد.

والسلام.

---

1 و 2 - مقدمه‌ی دیوان ایرج به قلم دکتر محبوب بر گرفته از مدینه‌ی الادب عبرت نایینی نسخه‌ی خطی مجلس.

## سه نامه از دکتر محمد مصدق

احمدآباد 9 مهر ماه 1344

اول نوامبر 1344

قربان سوسو جان عزیزم<sup>(1)</sup>

مدتی است که از تو بی‌خبرم. امیدوارم حالت خوب و کسالتی نداشته باشی. خوشوقتیم از اینکه صاحب خانه دختری دارد که تو با او می‌توانی حرف بزنی و زبان را یاد بگیری و ندیمی هم هست که تو تنها نیستی. من یقین دارم تا سال دیگر اول تعطیلی که تو برای دیدار به طهران بیایی در زبان خیلی ترقی کرده باشی زبان انگلیسی امروز در دنیا مورد احتیاج است. در هر کجا غیر از دول کمونیست روسی همه انگلیسی حرف می‌زنند و کسی که این زبان را نداند از خیلی چیزها عقب می‌باشد. از حال من بخواهی همانطور حالی است که دیده‌ای. اکنون 12 سال است بدون هیچ دلیل و جهتی از خروج از این قلعه محروم. دیگر بیش از این نمی‌نویسم توهم هر چه لازم داری برایم بنویس و یا پول آن را بفرستم که

خودت در آنجا خریداري كني. اگر چيزي مي باشد كه بايد از ايران فرستاد در اينجا خريداري كنم و بفرستم. البته و صد البته هر چه مي خواهي بنويس.

قربان سوسو جان عزيزم مي روم

احمدآباد 15 ارديبهشت 1345

قربان محمود عزيزم<sup>(2)</sup>

كاغذ شما رسيد. چون نوشته ايد فردا كه روز جمعه است احمدآباد مي آييد بسيار خوشوقتم. اميدوارم شما را ببينم و ببوسم و راجع به كار بيمارستان كه صحبتي مي باشد در موقع ملاقات بگويم.

قربانت پاپا بزرگ

بیمارستان نجميه

27 آذر ماه 1345

قربان حميد عزيزم<sup>(3)</sup>

كاغذ مورخ 13 دسامبر رسيد. از اين كه نگران حال من شده اي بسيار متأسف شدم واز خداوند سلامت و خوشي تو را خواهانم. از حال مني دانم چه بنويسم. اکنون 12 روز است كه در بيمارستان هستم. عقیده عموم اين است كه براي معالجه به اروپا بروم ولي من راضي نيستم و بالاخره به همان احمدآباد مراجعت خواهم كرد.

اخبار صحت و سلامت تو و خانم را بهتر انتظار دارم. اميدوارم بكلي رفع كسالت از ايشان شده باشد.

قربانت پاپا بزرگ

1) خطاب به معصومه مصدق فرزند دكتر غلامحسين مصدق.

2) خطاب به دكتر محمود مصدق فرزند دكتر غلامحسين مصدق.

3) خطاب به حميد مصدق فرزند دكتر غلامحسين مصدق.

جامعه شناسی خودمانی (۸)

دگماتيسم (DOGMATISM) يا جزم انديشی ما

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم

در واژه‌نامه‌های فارسی در معنی "جَزْم" آمده است: استوار، بی‌تغییر و در ادامه و در تعریف "جزم‌اندیش" آورده‌اند: دارای گرایش به‌اندیشه‌های قطعی و تغییرناپذیر - دارای عادت به پافشاری بر باورها و عقیده‌های از پیش پذیرفته و بی‌اعتنا به دلایلی که نادرستی آنها را اثبات می‌کند. و به تعریف دیگر "جزم‌اندیشی" عبارتست از بینش یا اصول فکری مبتنی بر باورهای ثابت نشده اما مورد قبول گرفته... و من سوژه این شماره را به هر دلیلی که شما فکر کنید، ترجیح دادم که به این موضوع اختصاص دهم تا اندکی همین تعاریف ظاهراً مفهوم و ساده را به اتفاق بررسی کنیم، که چه صفت مذموم و مخرب است این صفت و چه آفتی است که اگر توانست استیلاي خود را بر فکر و مغز شخص، یا فرقی نمی‌کند گروه، فرقه، و یا جامعه‌ای عملی سازد و استدلال و منطق را به سخره بگیرد از آن فرقه و یا قبيله آثاری جز تشبیه آن به مزرعه‌ای ملخ‌زده باقی نمی‌ماند. و از اولین آثار این آفت‌زدگی ظهور شیفتگی بیش از حدی است در صاحب فکر و ایجاد چنان باوری بدون کوچکترین شک و شبهه‌ای که این باورها بر پایه‌های بدون چون و چرای عقلی استوار گشته است. و در این حالتست که چشم می‌بیند بدون آنکه ببیند و گوش می‌شنود بدون آنکه شنفتی در کار باشد. از "برنارد شاو" نقل می‌کنند که انسان‌های معمولاً گله‌مند در تنها موردی که از خالق خود شکوه‌ای ندارند همانا تقسیم عقل است! این یعنی این که از دانسته‌های خود، از باورهای خود و از درک خود راضی‌اند، یعنی به آن عشق می‌ورزند! و حاضر نیستند به راحتی از آن دست بکشند... و به این می‌گوییم، بیماری. از نوع بیماری‌هایی که کم و بیش در تمامی طول تاریخ و تقریباً در تمامی جوامع بشری هم به وفور یافت می‌شود. البته شدت و ضعف هم دارد در بعضی جوامع کمتر و در بعضی از کشورهای عقب افتاده یک کمی بیشتر.

به یاد می‌آورم و شاید اکثر شماها هم به یاد بیاورید که حدود بیست سال پیش یک دیوانه عقل در رفته‌ای که توانسته بود نهصد پیروکم عقلتر از خودش دست و پا کند در یک پارک عمومی در یکی از ایالت‌های شرقی آمریکا همه را منجمله خودش را در یک حالت شیفتگی وادار به خودکشی دست جمعی کرد بنابراین ابتلا به بیماری دگماتیسم نه داخل دارد نه خارج و نه قدیم دارد نه جدید و نه قطعاً جوامع پیشرفته و پس رفته... معروف است حسن صباح به هنگامی که خلیفه بغداد سفیری را برای تذکر و تمکین به نزد وی فرستاده بود در حال مذاکره با اشاره دست به سرباز نگون‌بختی که در حال عبور بود امر کرد تا خود را از بالای دیوار مرتفع قلعه به پایین بیندازد و سرباز بدون این که چند و چونی کند و خمی به ابرو بیاورد خود را در مقابل چشمان حیرت‌زده سفیر به پایین پرتاب کرد... تعجب نکنید دلیلش بسیار واضح است باورهای غلط از مدت‌ها در مغز وی به حد کافی اشباع شده بود و فقط به همین یک اشاره کوتاه صباح نیاز داشت تا خود را به ظهور برساند به نظر من هیچ اسلحه‌ای خطرناک‌تر از باور اشباع شده غلط نیست. در تاریخ نمونه‌های فراوانی از این دست داریم هیتلر اگر باورش نشده بود که نژاد آلمانی برترین است و بقیه باید که فرودستی این‌ها را بکنند مطمئناً هرگز دارای چنین قدرت‌مخربی نمی‌شد که نیمه بزرگ دنیا را این چنین به آتش و خون بکشد!

من در این شک ندارم که او واقعاً به راهی که می‌رفت ایمان داشت یعنی باورش شده بود به این می‌گوییم نوع اعتقادی

واقعاً پلید دگماتیسم.

سالنامه دنیا و مرحوم عبدالکریم طباطبائی مدیر آن را بسیاری از خوانندگان به یاد و یا به جای می آورند. ایشان خاطراتی از یک سفر مطبوعاتی گروهی به اتحاد جماهیر شوروی را در سالنامه 1346 نقل می کنند که مروری بر آن نمونه کاملی از پیش داوریهایی که ذکر آن گذشت به دست می دهد.

یکی از متدهای چشم پزشکان روسی جلوگیری از استعمال عینک برای کسانی است که نیاز به آن دارند و مجبورند عینک نمره دار بزنند.

چشم پزشکان بعد از سالها مطالعه چند ماه قبل به این نتیجه رسیدند که استعمال عینک ضروری نیست و برای آزمایش شهر کورسکی را که اتفاقاً دارای بیماران چشمی فراوانی بود انتخاب کردند. نخست تمام عینکی های شهر را به انستیتو چشم پزشکی کورسکی دعوت کردند و پس از معاینه و تجویز داروهای لازم عینک های آنها را برداشتند و در عرض چند روز تمام بیماران معالجه شدند! به حدی که در تمامی شهر اگر یک نفر عینک استعمال می کرد مأمورین موظف بودند بلافاصله او را جلب و تحویل... پرفسور شمس چشم پزشک معروف ایران که جزء همراهان بود خیلی میل داشت که از این متد چشم پزشکان شوروی آگاهی یابد ولی روس ها گفتند مادام که این متد در سراسر شوروی عمومیت پیدا نکند نمی توانیم آن را در دسترس دیگران قرار بدهیم! و بالاخره شاهد بودیم که عاقبت این همه پیشرفت حیرت انگیز، علمی و اقتصادی و هکذا نظامی به کجا کشید؟ یاد برتولت برشت به خیر که گفت: عده ای را برای همیشه و همگان را برای مدتی می توان فریفت ولی همگان را برای همیشه هرگز...

با جوان فرهیخته و واقعاً پاک نهادی که مشغول گذراندن دوره دکتری خود در یکی از دانشگاه های امریکا بود و تمایلات "رفیق" پسندانه ای را به صورت ارثی و نه اکتسابی با خود حمل می کرد درباره محدودیت های حزبی صحبت می کردم که حزب و حزب گرایی هر خاصیت خوبی را هم داشته باشد که دارد این عیب را دارد که از یک محدوده معینی بیشتر اجازه جولان فکری به تو نمی دهد و عملاً جلو رشد ذهنی ات را می گیرد. می گفت: این را قبول دارم ولی این فرمول که شامل هر حزبی نمی شود. یعنی متوجه شدم که بلافاصله حزب مورد علاقه اش را جدami کند. یعنی این جوان در اوج منطقی بودن، با آن شیفتگی که توضیحش را قبلاً ارائه کردم قاعده را می پذیرد ولی بلافاصله آن قسمت مورد ستایشش را استثناء می کند... جزم اندیشی یعنی همین "جزم اندیشی" یعنی این که خانمی میانسال آنچنان مسحور افکار خودش باشد که برای اعتراض به دستگیری چند روزه مسئولش یا به قول خودش رهبرش با آن سوابقی که به هر حال مورد پذیرش بسیاری نیست خودش را روز روشن در وسط خیابان های پاریس آتش بزند. این دیگر تظاهر و نفاق نیست برای "فدا" کاری از این بیشتر دیگر چه می خواهید؟ ولی آیا این فداکاری بر پایه عقلی است؟ و یا تصمیم یک انسان مبتلا به "دگماتیسم" است که محال است به این سادگی ها عوض شود. شاید باور کردنش مشکل باشد به یکی از همین مبتلایان به اصطلاح چپ قدیمی پیشنهاد کتابی را دادم که شاید تعدیلی در او ایجاد کند. با تمامی فرهنگی بودنش و دانش تخصصی اش که به هر حال مایه مباهات جامعه است با صراحت گفت که ما هر کتابی رانمی خوانیم. ببینید واقعاً انجماد جریان فکری و یا به عبارتی فکر را فقط در یک کانال مشخص از چندین دهه پیش هدایت کردن از انسانی به معنی واقعی والا چه چیز دیگری را باقی گذاشته؟ این ها حتی در غرب ستیزی و امریکایی ستیزی ایشان هم سبک از پیش طراحی شده ای را اعمال می کند. یک مشت انتسابات تکراری به حق و یا ناحق، یک مشت شعارهای توأم با بد و بیراهه های کلیشه ای واقعاً رنگ و رو رفته آدمی واقعاً خسته می شود؛ بس است دیگر، دست بردارید. الان حدود شش دهه است که

خودشان را مشغول کرده‌اند با یک مقدار اصطلاحاً تعاریف، ضدامپریالیستی، مکرر - فرسوده که چه چیز را ثابت کنند؟ خودشان هم اکثر آن‌می‌دانند. چون اگر مقدورشان شود علیرغم تمام این حرف‌ها هم برای تحقیقات و هم احتمالاً برای تعطیلات بلافاصله راهی همین کشورهای امپریالیستی می‌شوند. ولی همان "جزم‌اندیشی" و افکار کلیشه‌ای منجمد و شکل گرفته اجازه نمی‌دهد که توجه کنند، امروزه جهان صنعتی غرب به ویژه آمریکا دیگر مسأله‌اش از امپریالیست بودن گذشته است. امریکای امروزه تصمیم جدی گرفته تا دوره جدید "امپراطوری" سازی را تجربه کند. تجدید حیات برده‌داری علمی و عملی را شروع کرده شما کجای کارید؟

اگر می‌خواهید دشمنی کنید بروید دقیقاً به جای این که فحاشی کنید. مطالعه کنید و به ببینید که در همان امریکا جوان با هر گونه استعدادی فقط تا مرز خطی که از قبل برایش ترسیم کرده‌اند می‌تواند جلو بیاید. و ارزشش دقیقاً تا حدی است که بازدهی‌اش برای سیستم آن را معین می‌کند و نه بیشتر. بروید و ببیند سقوط انسانیت را تا مرحله ابزار بودن و درست بسان عضوی از گله‌های بزرگ و مرفه انسانی بودن تا به کجاها که گسترش نداده‌اند؟ و چشم‌هایتان را باز کنید و ببینید و دریابید که همین امروزه این جهان غرب چقدر نابسامانی دارد؟ چقدر استیصال دارد و از همه مهمتر چقدر سرگشتگی روحی دارد. و آن وقت اگر این نقاط ضعف را به دقت بررسی کردید و در مقابل نیروی عظیم غیرقابلش را هم پذیرفتید تازه امکاناً که نه قطعاً راه و چاره‌های عملی و درست را برای حفظ منافعمان برای حفظ هویتمان و برای حفظ استقلالمان پیدا خواهیم کرد نه این که فقط به این بسنده کنیم که اگر این طرف و آن طرف دنیا چهار نفر در خیابان بر علیه امریکاتظاهرات کردند، برق‌شان قطع شد. دو جا هوشان کردند، شادی کنیم و تصور کنیم که کار تمام است. این‌ها فقط بازی‌های کودکانه و دلشادی‌های کاذب است...

این‌ها همان محاسبات سرا پا غلط و عدم شناخت صحیح است که همه‌اش ریشه در همان "جزم‌اندیشی" دارد و لاغیر... و تازه یادمان نرود که این شیفتگی و دگماتیسم یک روی خطرناک دیگر هم دارد که علیرغم "محو شدن"‌ها اگر به هر دلیلی تکرار می‌کنم به هر دلیلی انسان دگم آن طرف مرز فکریش رفت و آن را زیر پا گذاشت آن چنان از طرف دیگر غش می‌کند که به قول معروف شمر هم جلودارش نیست.

یادم می‌آید در آن سال‌های نه چندان نزدیک با مردی متین و مذهبی میان‌سال آشنا شدم که گویا به دلیل چرخش زمانه مغازه عطاریش را در یکی از شهرستانها رها کرده بود و با این استدلال که به او گفته بودند تکلیف است، و یا شاید هم خودش احساس خود مکلف‌بینی کرده بود آمد و در رأس یک شرکت بزرگ چند صد نفری قرار گرفت شد مدیر ارشد. با چند و چونش اصلاً کاری ندارم، ولی حادثه‌ای را که می‌خواهم شرح بدهم و خودم هم هیچوقت یادم نمی‌رود، این که از قضای روزگار این مرد را برای اولین بار به عنوان سرپرست یک هیئت مدیریتی برای مدت کوتاهی به مأموریت اداری یک کشور اروپایی فرستادند. چشمتان روز بد نبیند که به هنگام بازگشت واقعاً دردناک بود که این بی‌گناه بی‌نوا در عرض فقط چند روز این چنین زیر و زبر شده بود. تمامی افکارش را که ده‌ها سال آن‌ها را فقط به صورت جزئی و نه استدلالی پذیرفته و با آنها زندگی کرده بود، همه را به یکباره زیر سؤال برده بود. همه چیزش را به هم ریخته بودند، خردش کرده بودند و ما هم به جای سرزنش کردن یادمان نرود که تازه اینگونه آدم‌ها از نوع انسان‌های صادق و ساده‌ای هستند که قدرت کتمان افکارشان را ندارند، و الا کم نداشتیم از همین فرهیختگانی! که به دیار دوستان رفتند و دیدند آنچه که باورشان نمی‌شد، ولی به روی خودشان نیاوردند تا مبادا مانع شوند که آیندگان و نسل‌های بعدی به همان



راه کشیده نشوند. به خاطرات پراکنده شیفتگان چندین سال گذشته اردوگاه چپ که اضطرراً به بهشت موعود! پناهنده شدننگاهی بیفکنید. مگر این نگون بخت‌ها به هنگامی که مرزهای کشور را پشت سر می‌گذاشتندحتی یکی در صد در مخیله‌شان می‌گنجید که ممکن است به چنین روزی بیفتند؟ آیا به خیالشان هم خطور می‌کرد؟ به بخش کوتاهی از یکی از عناصر صادق یکی از جریانات چپ توجه کنید:

”رفقای توده‌ای داشتیم که پس از عبور از مرز آن‌ها را روانه زندان و اردوگاه‌های کار اجباری کردند. اما بعد از گذشت یکسال و نیم در زندان و شکنجه روحی و جسمی، هنوز در اردوگاه به‌دور از چشم مأموران جلسه حزبی می‌گذاشتند و در این جلسات به این نتیجه می‌رسیدند که بی‌شک مقامات شوروی دارند اعتقاد و استحکام آن‌ها را آزمایش می‌کنند!<sup>1</sup> – ببینید که عمق فاجعه دگماتیسم تا به کجاها که نمی‌رود؟ – در واقع این مادر شکنجه‌هاست که تو عاشق نظامی باشی و در عین حال زندانی همان نظام لعنتی یعنی که زندان در زندان...

والسلام

1) خانه دایی یوسف، نشر قطره، ص 96.

## کودتا و وصایای دکتر محمد مصدق

محمدعلی موحد

### جمع‌بندی اوضاع در آستانه کودتا

چنان می‌نمود که مصدق بر مخالفان خود فایز آمده و آنان را سر جای خود نشانده است. همه‌پرسی همچنان که او می‌خواست در سر تا سر کشور انجام گرفته و نظر دولت در خصوص انحلال مجلس هفدهم تأیید شده بود. با انحلال مجلس نمایندگان مخالف‌مصونیت پارلمانی خود و نیز تربیون آزادی را که برای حمله به مصدق در اختیار داشتند از دست داده بودند و دولت از این پس می‌توانست بی‌دغدغه خاطر سیاست خود را دنبال کند. اگر چه دولت نتوانسته بود گزارش هیئت هشت نفری را به تصویب مجلس برساند اما شاه گفته بود که مفاد آن را قبول دارد و عملاً آن را به کار خواهد بست. شاه املاک سلطنتی را هم بر وفق نظر دکتر مصدق به‌دولت بازگردانیده بود. دادگاهی که به محاکمه مسؤولان حمله به خانه نخست‌وزیر در ماجرای نهم اسفند 1331 می‌پرداخت کار خود را به پایان رسانیده و رأی به

مجازات مجرمان صادر کرده بود. کشف جسد سرلشکر افشار طوس و پرده برداشتن از توطئه ناجوانمردانه‌ای که به قتل فجیع او انجامید توفیقی برای دولت بود که دست دکتر مصدق را در مبارزه با مخالفان سیاسی و افسران ارشد بازنشسته قوی‌تر می‌کرد. اینک پرونده محاکمه متهمان در جریان بود. برخی از آنان وکلای مدافع خود را معرفی کرده بودند و برخی دیگر برای مطالعه در این باب مهلت خواسته بودند و با تقاضای آنان موافقت شده بود.

مصدق اختیارات قانون‌گذاری را که از مجلس هفدهم گرفته بود همچنان داشت و به‌رغم آن که مجلس منحل می‌شد او همچنان می‌توانست از اختیارات خود برای تصویب لوایح قانونی استفاده کند و طرح‌های خود را به جریان اندازد. از مرداد ماه 1321 تا مرداد ماه 1332 مصدق هیچ‌گاه از درگیری با مخالفان فراغت نیافت و تقریباً تمام روزهای او در سال 1331 به بحث‌های طولانی با لوی هندرسن و بررسی پیشنهادها و تهیه طرح‌های متقابل در زمینه نفت سپری شد. با این همه، دستاورد اختیارات او بسیار قابل ملاحظه بود و ما در این باره باز سخن خواهیم گفت.

در زمینه نفت حالا دیگر مذاکرات رسمی به پایان آمده بود. تا اینجا نه بریتانیا حاضر شده بود که با مصدق کنار آید و نه امریکا حاضر شده بود جانب بریتانیا را رها کند. در محدوده شرایط موجود هر دو طرف حرف آخر خود را زده بودند؛ هم بریتانیا و امریکا و هم مصدق. بریتانیا تمام کوشش خود را برای محکومیت ایران در مراجع بین‌المللی به کار زده و راه به جایی نبرده بود. شورای امنیت رسیدگی به شکایت بریتانیا را موکول کرده بود به اعلام رأی دیوان لاهه، و دیوان لاهه با اعلام عدم صلاحیت راه بر روی شورای امنیت نیز فرو بسته بود. بریتانیا هنوز می‌توانست در مراجع ملی به مضاف ادامه دهد. شرکت نفت انگلیس و ایران مدعی بود که خرید نفت از مصدق به منزله خرید مال دزدی است و مال دزدی را در هر کجا گیر بیاید ممکن است توقیف کرد و جلوی نقل و انتقال آن را گرفت. انگلستان یک بار موفق شده بود نفت کش موسوم به روزمیری را که محموله‌ای از نفت ایران را به ایتالیا می‌برد به بندر عدن بکشاند و در آنجا توقیف کند. عدن در آن زمان تحت‌الحمایه انگلستان بود و قاضی انگلیسی به نام کمپبل که تصدی دادگاه عدن حداکثر بهره‌برداری را کرد تا خریداران نفت را بترساند و از معامله با ایران باز دارد. اما صولت آن رأی با صدور رأی عدم صلاحیت دیوان لاهه تا اندازه‌ای در هم شکست. از آن گذشته تمام نفت‌کش‌ها را که ممکن نبود به بندر عدن بکشاند و به سرنوشت روزمیری دچار گردانند. شرکت نفت انگلیس و ایران ناچار بود که بخت خود را در دادگاه‌های کشورهای مستقل نیز بیازماید و در اینجا بود که تیر آن شرکت به سنگ می‌خورد. دادگاه‌های ونیز و سایر بنادر ایتالیا گرچه نخست با توقیف محموله نفت‌کش‌ها موافقت نمودند اما در رسیدگی ماهوی ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را ناروا دانستند و قرار توقیف را فسخ کردند. شرکت نفت انگلیس و ایران درخواست پژوهش کرد که می‌بایست در دادگاه رم رسیدگی شود. ماجرا در مورد محموله‌هایی هم که به بنادر ژاپن رسیده بودند تکرار شد و دادگاه توکیو ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را مردود شناخت و محموله‌ها را آزاد کرد.

مصدق می‌گفت که صلاحیت رسیدگی به ادعای شرکت سابق (شرکت نفت انگلیس و ایران) با دادگاه‌های ایران است. عدول از دادگاه صالح و مراجعه اختلاف به یک مرجع داوری محتاج توافق طرفین دعوی بود و مصدق حرفی نداشت که چنین توافقی بکند و قال مشکل غرامت با

ارجاع آن به یک هیئت بی طرف و قابل اعتماد کنده شود، اما بریتانیا می خواست قرارنامه داوری را طوری تنظیم کند که هیئت داوری از چارچوب آن نتواند خارج شود و راهی جز تأمین منظور بریتانیا نداشته باشد. بریتانیا حتی حاضر نشد که پرده از خواسته خود بردارد و بگوید چه مبلغی به عنوان غرامت مطالبه می کند.

دکتر مصدق برای این که موضع خود را به لحاظ دعاوی متقابل ایران روشن گرداند کمیسیونی از مشاوران حقوقی تشکیل داد که دکتر عمید رئیس دانشکده حقوق و دکتر علی شایگان و دکتر کریم سنجابی و دکتر محمدحسین علی آبادی و دکتر عبدالحسین علی آبادی از استادان آن دانشکده و دکتر خوشبین و ارسلان خلعتبری و لسانی و صدر از حقوقدانان خارج دانشگاه در آن کمیسیون عضویت داشتند. مهندس حسینی نیز عضو کمیسیون بود تا توضیحات لازم را در اختیار مشاوران حقوقی بگذارد. حسینی به عنوان یک شاهد غیرحرفه ای در یک ارزیابی سردستی از توانایی های اعضای کمیسیون می گوید:

ارسلان خلعتبری به نظر من از همه ضعیف تر آمد. برای این که حرف های نامنظم غیرمنطقی می زند و لسانی ابداً قابل نسبت با او نیست. علی آبادی ما (مقصود عبدالحسین علی آبادی است) دقیق و محمدحسین خیلی متدیک و دکتر خوشبین با نظم فکری قابل ملاحظه و دکتر عمید هم فکر کردن منظم را علاقه دارد.

کمیسیون کار خود را تا اوایل مرداد سال 1332 تمام کرد و گزارش آن را برای مصدق فرستاد. گفته شد که نظر کمیسیون جنبه مشورتی دارد و نخست وزیر شخصاً راهی را که باید برای اقامه دعوی علیه شرکت سابق در محاکم ایران پیش گرفته شود انتخاب خواهد کرد.

## وصایای مصدق و پایان ماجرا

به منظور هدایت نسل جوان می خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می کشند و روی کرسی اتهام می نشانند. برای شخص من خوب روشن است که چرا این طور شده... به من گناهان بسیاری نسبت داده اند ولی من خود می دانم که یک گناه بیش تر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده ام.

مصدق در چهارمین جلسه دادرسی

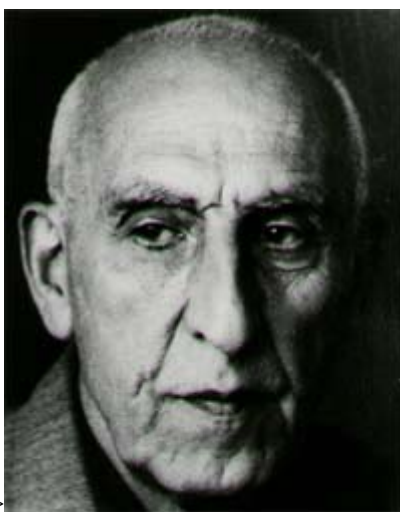
## آخرین دفاع دکتر مصدق

آنچه گذشت داستان دادگاه بدوی بود که اکنون به واپسین مراحل خود رسیده بود و رئیس دادگاه می کوشید تا کار را یکسره کند و خود را از شر پرونده خلاص گرداند. مصدق اما کوتاه نمی آمد و می خواست از اندک فرصتی که دارد

بیشترین استفاده را بکند. مصدق با مهارت تمام از چنبر محدودیت‌هایی که رئیس دادگاه بر سر راه او می‌تراشید سر بر می‌کشید.

هر چه هست رئیس دادگاه ناچار شد که آخر سر به دکتر مصدق اجازه بدهد و او به هر طریقی بود سخنانی را که می‌خواست گفت. دکتر مصدق در آخرین دفاع یک بار دیگر به جریان‌ناخواسته‌ای که به نخست‌وزیری او انجامید اشاره کرد:

اشخاص مخالف با ملی شدن نفت می‌خواستند قبل از این که 9 ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد دولت آقای حسین علا استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. این جانب به محض اطلاع از این تصمیم 9 ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از این که در مجلس تصویب شود دولت علا استعفا داد و



نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود برای این که وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند.

مقصود مصدق از "شخص معهود" سیدضیاءالدین طباطبایی بود که ما تفصیل آن داستان را در دفتر اول خواب آشفته نفت آورده‌ایم.

چنین تصور می‌کردند که به دو جهت عمر دولت این جانب زیاد نخواهد بود: اول این که بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند. دوم، دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض این که در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شوند و بالنتیجه از بین می‌رود.

اما آن اقدامات به جایی نرسید و دیدند که "اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد."

در اینجا دکتر مصدق اشاره کرد که پول نفت بالمآل باز برمی‌گردد به کشورهای غربی و در کیسه آن‌ها ریخته می‌شود و مثلی آورد که کسی می‌خواست سیاهی را به غلامی بخرد. از او پرسید: قیمت تو چند است؟ هزار دینار. او گفت: خریدم و

هزار دینار داد و آنگاه گفت: العبد و ماییده لمولاه (برده و دارایی برده از آن صاحب برده است)؛ هم غلام را تصاحب کرد و هم هزار دیناری را که به او پرداخته بود.

## سه عامل مهم سقوط مصدق

دکتر مصدق گفت: سه مسئله مهم برای او مطرح بود و در سقوط او مؤثر افتاد:

اول آن که اگر ایران از پای در نمی‌آمد "سایر کشورهای نفت خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند و این کار برای دولتی که از نفت آن‌ها استفاده می‌کنند ضرر داشت". دکتر مصدق با ملاحظه این نکته فکر می‌کرد که دولت‌های غربی نمی‌گذاشتند اختلاف با ایران سالیان دراز ادامه یابد و آخر سر "مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند".

دوم، "عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی‌طرفی خود را حفظ کند". مصدق بر آن بود که اگر شوروی بخواهد به ایران حمله کند دولت‌های غربی در وضعی نیستند که پیش از وقوع چنان حمله‌ای به ایران کمک نظامی بکنند و جلوی آن حمله را بگیرند "در این صورت چه قبل وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ، هر دو مساوی است". اومی گفت:

بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند... اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بی‌طرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک یکسان شده است.

سوم، مصدق معتقد بود که پیش از تجدید روابط با انگلستان می‌بایستی به موجب قراردادی "اصولی برای روابط آتی دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیه غرامت به کلی حل شود".

مصدق گفت:

این سه مسئله ایجاب می‌کرد که دولت این جانب سقوط کند... این جانب، چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت، خواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض آنکه نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت این جانب منعقد کنند وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد.

## وداع مصدق

دکتر مصدق در پایان سخنان خود گفت:

از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده‌است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صبحی دیر و یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولت من سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجی‌ان ریخته شود و لابد الآن که من و همفکران و همکاران

مرا به نام مجرم و خائن و جانی می‌نامند و روی کرسی اتهام می‌نشانند آبروی ریخته باز می‌گردد!... از مردم رشید و عزیز ایران، زن و مرد، تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه هر افتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آن‌ها خواهد بود.

## مصدق در دادگاه تجدیدنظر

بدین گونه دور اول یا ماجرای محاکمه در دادگاه بدوی نظامی به پایان رسید و دور دوم یعنی جریان دادگاه تجدیدنظر آغاز شد. لایحه دفاعیه مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی منقسم بر دو فصل و هر فصل آن بر چند بخش بود. در قسمتی از فصل اول ایراد به نقایص پرونده و در بخش دیگر ایراد بر صلاحیت دادگاه مطرح شده بود. فصل دوم لایحه خود بر سه بخش بود. بخش اول مشتمل بر گزارش مصدق از وقایع شب 25 مرداد، بخش دوم اعتراض به حکم دادگاه بدوی، و بخش سوم توضیحاتی درباره سقوط دولت خود...

رئیس دادگاه از مصدق پرسید که لایحه را می‌خواند یا تسلیم دادگاه می‌کند؟ مصدق فوراً پاسخ داد: "اختیار دارید قربان، تقدیم دادگاه کنم که کسی از آن اطلاع نخواهد یافت. می‌خوانم، بعد تقدیم دادگاه می‌کنم."



مصدق این بگفت و پیش از آن که به خواندن لایحه بپردازد پنج نسخه آن را برای مخبرین جرایم که در پشت جایگاه متهم نشسته بودند پرتاب کرد. معلوم بود که دادگاه از مهار او عاجزاست. در همان آغاز که مصدق از جای خویش برخاست درگیریها میان او و رئیس محکمه شروع شد. رئیس میخواست او را از ورود در مطالبی که آنها را خارج از موضوع می دانست بازدارد. پس از بگو مگوها باز رئیس مجبور شد سپر اندازد و مصدق فرصت یافت تا آن چه را که می خواهد بگوید. ایرادها و اعتراض های او همان بود که در دادگاه بدوی مطرح کرده بود منتها قانون به او اجازه می داد که آن چه را در مرحله اول رسیدگی گفته بود در مرحله تجدیدنظر هم بگوید تا بار دیگر دادگاه درباره آن تصمیم بگیرد.

## کودتا بود یا نبود؟

از جمله جالب ترین بخش های دفاعیه دکتر مصدق بحث درباره کودتای 25 مرداد بود که چنین گفت:

هر عمل نظامی که سپاهیان آن را به منظور تغییر رژیم یا سقوط دولت مرتکب شوند آن را کودتا گویند. اگر کودتا نبود بر طبق کدام حکمی از مقامات صالحه دو وزیر و یک نماینده مجلس را در شمیران (در خانه های خود) دستگیر و مضروب نموده از آنجا بدون لباس و کفش به سعدآباد و از سعدآباد به شهر آوردند و چون دیدند که ستاد ارتش به تصرف همکاران شان در نیامده مجدداً آنها را به سعدآباد برده و در آنجا بازداشت کردند. چرا سیم تلفن ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی در باغ شاه و سیم تلفن اشخاصی که بازداشت کردند قبل از این که دستگیر شوند قطع نموده و چرا تلفن خانه بازار را اشغال نمودند؟

چرا با یک عده افراد مسلح به شصت تیر و زره پوش برای دستگیری من آمدند... کودتای شب 25 مرداد بر طبق پیشنهاد شماره 104870 مورخ اول شهریور ماه 1332 تیمسار دادستان فرماندار نظامی تهران به تیمسار سپهبدزاهدی که رونوشت آن در جلسه نهم آذر ماه تسلیم دفتر دادگاه بدوی شده یک کودتای مسلم و حقیقی بوده...

در سندی که دکتر مصدق از آن یاد کرد فرماندار نظامی تهران پیشنهاد کرده بود که برای سرهنگ فتح الله لیتکوهی پادشاه و ارتقاء مقام منظور شود. در این نامه خطاب به زاهدی نوشته شده بود که لیتکوهی:

(1) در وقایع 9 و 10 اسفند ماه 31 در تظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته به اتهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(2) در مدت از 6 الی 10 اسفند سال 31 الی کودتا در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب عالی انجام وظیفه نموده اند.

(3) در کودتا از بیست و پنجم الی مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات، چه قم و چه شهر تهران، رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشتند.

(4) از 25 مرداد 32 الی اکنون نیز مأموریت های خاص چه در قم، چه در تهران در مورد جناب آیت الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور این جانب با موفقیت انجام داده است.

دادگاه بدوي وقايي را که فرماندار نظامي رسماً کودتا خوانده و براي يکي از دست‌اندرکاران آن تقاضاي تشويق و ارتقاي رتبه کرده، کودتاي ادعايي خوانده بود.

رئيس گفت: "آقاي دکتر، آقاي دکتر، اين مطالب مربوط به ما نيست. ما با کودتا کاري نداريم.



شما آن چه راجع به صلاحيت دادگاه مورد نظرتان مي باشد بفرماييد."

مصدق پاسخ داد:

شما نمي گذاريد. شما نمي خواهيد من حرفم را بزنم... آقاي تيمسار، بي جهت خودتان را معطل نکنيد. من بايد از خودم دفاع کنم. من بايد مطالب خود را بگويم. شما نخواهيد توانست مرا وادار کنيد که بگويم توبه کردم. خير آقا، خير آقا، به خدا من تا شاهرگم بجنبد براي وطنم فداکاري مي کنم. من از اين تشريفات باکي ندارم...

## دادگاه قرق است

جلسه دوم دادگاه تجديد نظر با اعتراض دکتر مصدق آغاز شد:

دکتر مصدق... من در وضعي واقع شده ام که از هر خان بگذرم خان ديگري جلو من هست. اين که فرموديد تماشاچيان برخلاف انتظامات کاري نکنند سالبه به انتفاء موضوع است. دادگاه عملاً سرّي است. تماشاچي نيست که رئيس اين طور توصيه بفرمايند. دادگاه قرق است. و قرقچيان نگذاشتند اشخاص صندلي هاي دادگاه را تصرف کنند...

رئيس... ده دقيقه قبل به منشي دادگاه تذکر دادم که اگر اشخاصي نتوانسته اند کارت بگيرند و اکنون در مقابل در ورودي منتظر هستند به آن ها کارت داده شود. من با اين بي طرفي در انجام وظيفه سربازي خود عمري را گذرانده ام. نهايت بي انصافي است که چنين نسبتي را مي دهيد... صراحةً عرض مي کنم که هر گونه اعتراضي داريد، هر چند ساعت که ميل داريد بيان کنيد، به هيچ وجه جلوي سخن سر کار گرفته نمي شود. صريحاً باز تکرار مي کنم آزادي گفتار داريد. هر چه مي خواهيد بگويد و هر قدر که بگويد و هر چند روز که طول بکشد بنده و تمام هيأت دادرسان حاضريم با نهايت صبر و حوصله گوش کنيم. فقط تذکري که دادم اين بود که به هيچ کس نبايد اهانتي بشود...



دکتر مصدق... من قضایا را عرض می‌کنم. قضایا که اهانت نیست. من هرگز به کسی اهانت نمی‌کنم و از این که بین فرمایشات شما مطلبی گفتم خیلی خجل هستم. حق این بود که حرفی نزنم. اینجا جای مشاجره و جای حرف‌های بی‌منطق نیست... من در هفت خانی هستم، یکی از آن هفت خان دادگاه است. هفت خان دوم روزنامه‌هاست. وقتی که می‌گویید دادگاه علنی است باید مذاکرات متهم در روزنامه‌ها نوشته شود. تحریف نشود، تحریف غیر از جعل است. تحریف یعنی قسمتی از نطق را ننویسند و یا قسمتی به نطق اضافه کنند...

رئیس این مربوط به بنده است؟... شما مرد قانون و با سابقه در مجلس شورای ملی هستید. انصاف بدهید این اعتراضات شما وارد است که به رئیس دادگاه بفرمایید من اعتراض دارم چون در جرایم سخنان مرا منتشر نمی‌کنند، من لایحه دفاعی خود را نمی‌خوانم؟!

دکتر مصدق... من وظیفه‌ای دارم که در دادگاه از خود دفاع نمایم. وظیفه دیگر این است که در جامعه مرا متهم نکنند و افکار جامعه را بر من مشوش و پریشان نکنند. من همان روز با اجازه شما لایحه‌ای قرائت کردم. برای این که از هرگونه سهو و اشتباه تندنویسان مصون بماند با حالت ناتوانی چهار نسخه حاضر کردم به خط‌خودم که یکی تسلیم دادگاه شد و سه تا هم به مخبرین دادم که مورد اعتراض واقع شدم و امروز سرکار سرهنگ فرخ‌نیا به من اظهار نمود شما اگر لویحی دارید شایسته نیست که مستقیماً خود با نویسندگان جرایم در دادگاه مذاکره کنید. شما لایحه خودتان را بدهید به من، که من به آن‌ها بدهم...

## نمی‌خواهم روی این مرد را ببینم

دکتر مصدق... من میل نداشتم که روی این مرد را ببینم... او در همین دادگاه، در آن روزی که نمی‌خواستم به دادگاه بیایم گفت من شما را دست‌بند می‌زنم و از محل خود به دادگاه می‌آورم... او خیال می‌کرد من با این حرف‌ها از میدان در می‌روم. خیال کرد من بچه‌ای هستم که از دست‌بند فرار می‌کنم. در حالی که اشتباه کردم آن روز به دادگاه آمدم که او به دست من دست‌بند نزد. افتخار و حیثیت من این بود که این مرد به دست من دست‌بند بزند. ای آقا، من برای مرگ حاضر شدم. این گفت که من آدمی هستم که دکتر مصدق را آوردم و دستگیر کردم و زندانی کردم. اونمی‌داند که مرا سیاست خارجی به زندان آورده و او که قادر نبود کسی را دستگیر کند، حتی پشه‌ای را دستگیر کند. و برخلاف قوانین هزار رفتار غلط کرد و خیال می‌کند در اینجا نعره که می‌کشد در پشت این میله [اشاره به میکروفن]...

این مرد [اشاره به دادستان] می‌گوید من در زندان مجرد توانستم اسنادی تهیه کنم و در این دادگاه تقدیم کنم. این‌ها را از کجا توانستم به دست آورم؟ چه کسانی به من دادند؟ آن‌هایی که وطن خود را به جلو بردند، آن‌هایی که استقلال و آزادی مملکت را در نظر دارند، به هر وسیله‌ای بود به من دادند... که من از منافع وطنم دفاع کنم، محکوم نشوم. زیرا آن‌ها خوب می‌دانند محکومیت من، که از وطنم دفاع می‌کنم، محکومیت وطنم می‌باشد و این مرد [اشاره به دادستان] خیال کرد با چهار تا نعره همه حرف‌های او درست است... تو چه هستی؟ [اشاره به دادستان] تو یک آلتی هستی که داری می‌رقصی. آقا، وقتی می‌گویند محاکمه، محاکمه جریان دادگاه و خارج از دادگاه است. من وقتی حرف بزنم و کسی نشنود،

نطق مرا تحریف کرده‌اند. وقتی نفهمند من چه حرف زده‌ام آن وقت اجازه‌شما را باید در کوزه بگذارم و آب آن را بخورم...

متهم در تمام دنیا مترادف است با محترم، یعنی آزادی و جان و همه چیز او را احترام می‌کنند آقا...

## دو جور دولت داریم

دادستان در بیانات خود گفته بود مصدق چند روز پیش نامه‌ای به عنوان "جناب آقای وزیر دفاع ملی" نوشته و حالا در اینجا خودش را نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی می‌داند و دولت و دادگاه را غیرقانونی می‌خواند. مصدق در پاسخ گفت:



دو جور دولت داریم: یک دولت قانونی و یک دولت عملی، دولت عملی مالیات می‌گیرد، تبعید می‌کند، همه کار می‌کند. من اگر به ریاست دادگاه نوشتم غیرقانونی، من دادگاه را غیرقانونی دانستم. شما رئیس هستید، باشید. اما اگر به وزیر دفاع ملی می‌نوشتم وزارت دفاع ملی غیرقانونی، وزارت دفاع ملی که غیرقانونی نیست. این وزارت را خود من به وجود آوردم. به دولت ایکس نمی‌گویند دولت نیست. اما کارش کار قانونی نیست... اگر من وزیر دفاع ملی شرحی نوشتم دلیل برای این نیست که خودم وزیر دفاع ملی نباشم. من هستم، می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید قبول نکنید. موضوع رفراندم این بود که اگر به انحلال مجلس معتقد نیستید رأی به انحلال آن ندهید و اگر به دولت معتقد هستید رأی به انحلال مجلس بدهید. دو میلیون و یکصد و پنجاه هزار نفر که در هیچ یک از ادوار تقنینیه سابقه نداشت رأی به انحلال مجلس دادند. در هیچ یک از ادوار تقنینیه عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرد. حالا این مرد می‌گوید من آدمی هستم که دکتر مصدق را آوردم و حبس کردم و زنجیرش کردم. ماشاءالله [خنده حضار] این مرد چه کاره است که دولت را از بین ببرد. این دولت را می‌گویند ملی...

شما باید اجازه بدهید که عرایض و دفاع من در خارج منتشر شود و این مرد هر چه می‌خواهد بر اتهام من بگوید نوشته شود. آن حکمی که شما در این شرایط علیه من صادر کنید روی سرم می‌گذارم. صریحاً عرض می‌کنم اگر لایحه‌ای که من در این دادگاه قرائت کردم منتشر شد (اگر روزنامه‌ها می‌گویند نمی‌توانیم منتشر کنیم پولش را می‌دهم. لویح را منتشر کنند، مذاکرات جلسه را منتشر کنند) فردا یا پس فردا می‌آیم اینجا از خودم دفاع می‌کنم. اگر نشود من به تصمیمی که گرفته‌ام عمل می‌کنم. این دادگاه دادگاه سرّی است یعنی کسی نمی‌فهمد که در آن چه گفته‌اند... من در یک دادگاه حرف بزنم و کسی نفهمد چه گفته‌ام این خیانت به مملکت است... روزنامه کارش این است که پول بگیرد و چاپ بکند. لایحه مرا چاپ بکنند پولش را می‌دهم.

## "این مرد" "این مرد" شایسته نیست

رئیس در پاسخ گفت:

...به کنایه فرمودید که دادگاه تزییقاتی برای مخبرین و خبرنگاران از لحاظانتشار و درج بیانات شما در جراید به عمل آورده. این موضوع را قویاً تکذیب می‌کنم. بیست خبرنگار در این دادگاه حضور دارند. نه از طرف من و نه از طرف همکارانم کوچک‌ترین دستوری و اظهاراتی که مؤید ادعای شما باشد داده نشده و نخواهد شد. خبرنگاران آزاد بوده و آزاد هستند آنچه در این دادگاه گفته می‌شود یادداشت کنند و هر نوع میل دارند آن‌ها را منتشر کنند... وظیفه ما این است که به آقایان متهمین و وکلای مدافع‌شان آزادی، آزادی مطلق در گفتار، دفاع و بیان خودشان بدهیم... می‌توانید هر چه برای دفاع خود مفید و مؤثر می‌دانید با رعایت نزاکت [دکتر مصدق: کاملاً صحیح است] نباید به دادستان در یک دادگاه رسمی که از طرف ارتش‌تاران فرمانده تشکیل می‌شود مکرر در مکرر، به‌طور تحقیر "این مرد" خطاب کنند... تیمسار دادستان ارتش دارای عنوان مشخص هستند. من به هیچ کس اجازه نمی‌دهم عنوان هیچ کس را ادا ننماید. کلمه "این مرد"، "این مرد"، شایسته جناب عالی که سمت نخست‌وزیری را داشته‌اید و قانون‌گذار بوده‌اید و چندین دوره به نمایندگی مجلس انتخاب شده‌اید نیست و نباید عنوان شود.

## از این به بعد به ایشان مرد نمی‌گوییم

جواب این اعتراض رئیس را دکتر مصدق چند روز بعد داد:

ریاست دادگاه در یکی از جلسات به من اعتراض فرمودند که چرا من که یک زندانی هستم به یک تیمسار دادستان گفته‌ام آن مرد. من از این اظهار هیچ وقت نظر توهین نداشته‌ام. من می‌بایست به ایشان می‌گفتم دادستان غیرقانونی و چون این عبارت خارج از نزاکت بود در دادگاه قبلی و این دادگاه اکتفا به گفتن "آن مرد" کردم، مرد کلمه‌ای است فارسی ردیف رجل عربی؛ رجل یعنی شخص مهم... اگر حالا اشتباه کرده‌ام که مرد خطاب کرده‌ام از این به بعد به ایشان مرد نمی‌گوییم. [خنده شدید حضار و اخطار رئیس]

## رأی مخالف سر تیپ نوتاش

دادگاه تجدیدنظر نظامی پس از نه جلسه در تاریخ 2 اردیبهشت 1332 قرار صلاحیت خود را صادر کرد. قرار صلاحیت، برخلاف انتظار، به اتفاق آرا صادر نشده بود بدین معنی که یکی از دادرسان ایرادهای متهمان را وارد و قابل قبول می‌دانست. این دادرس سر تیپ نوتاش بود. نوتاش در رأی بسیار مختصر خود صلاحیت دادگاه را از دو جهت مخدوش دانست: اول از جهت عدم رعایت مواد 22 و 24 قانون دادرسی و کیفر ارتش و نیز از جهت عدم رعایت ماده 37 همان قانون و دوم از جهت عدم رعایت مفاد اصل 79 متمم قانون اساسی.

نوتاش حضور آزموده را که در دادگاه بدوي به عنوان دادستان شرکت کرده بود و اکنون در دادگاه تجدیدنظر نیز با همان عنوان مشارکت داشت با مقررات قانون دادرسي و کيفر ارتش منافي مي دانست. همچنين وي استدلال اکثريت دادگاه را مبني بر اين که محاکم نظامي بر وفق اصل 87 متمم قانون اساسي تابع "قوانين مخصوص" هستند و حضور هیأت منصفه در اين قوانين پيش بيني نشده است، قانع کننده نمي دانست و بر آن بود که مقررات ماده 79 متمم قانون اساسي در خصوص هیأت منصفه "در هر حال و در هر محکمه" بايد رعايت شود.

از اين قرار نوتاش مي بایستی در رأی نهايي راجع به ماهيت دعوي هم بر نظر خود پافشاري مي نمود و براي آن که در چنین وضعي ناممکن قرار نگیرد پيش از آن که دادرسي به پايان رسد به عذر بیماری در خانه نشست و از شرکت در جلسات انشاي رأی خودداري ورزید.

## دادستان ارتش و اعتراض بر رأی بدوي

پس از آنکه دادگاه تجدیدنظر قرار بر صلاحیت خود صادر کرد و وارد بحث در ماهیت شدن نخست دادستان اعتراض خود را به رأی دادگاه بدوي مطرح کرد. او بر آن بود که دادگاه بدوي در مورد هر دو متهم (مصدق و رياحي) اشتباه کرده و مي بایستی مجازات سنگين تري براي آنان در نظر مي گرفت: "از نظر دادستان ارتش چون جرم مقرون به عمل مشدده است رأی عادلانه اين است با قيدي که قانون مقرر داشته دادگاه دکتر مصدق را محکوم به ده سال زندان مجردي نمود." در مورد رياحي هم دادستان ارتش مدعي بود که او "به منظور به هم زدن اساس حکومت مشروطه سلطنتي ايران که نتیجه نهايي آن اضمحلال کشور ايران بوده است" با دکتر مصدق همکاری داشته و مورد اعتماد او بوده است.

مصدق یک عمر ممارست و مردم شناسي کرده، پيري است که یک عمر گوش خوابانیده بود تا روزهاي 25 الي 28 مرداد زهر خود را به ملت ايران بریزد. نمي توان تصور کرد که چنان مردی روحیه رئیس ستاد ارتش را، که خود به ارتش تحمیل کرده بود، نمي شناسد.

مع ذالک دادستان گاهي در مورد رياحي در نوعي بن بست گیر مي کرد. او در يکي از جلسات دادگاه گفت:

معتقدم سرتیپ رياحي بايد اعدام شود. از لحاظ وظیفه قانوني در عقیده خود راسخ بوده و به عقیده خود ایمان دارم ولي وجدان من به من حکم مي کند که به عرض برسانم من در طول جريان دادگاه بدوي و اين دادگاه، سعی داشتم کم تر به روي سرتیپ رياحي نگاه کنم زیرا سرتیپ رياحي از افسراني بود که افتخار ارتش ايران بود. او در خارج کشور افتخار ارتش بود. او واجد معلومات کافي است. او بي اندازه متين، محبوب و منظم است. موظفم به عرض برسانم که آن روزي که مصدق سرتیپ رياحي را در رأس ستاد قرار داد باز هم کسانی که وارد بودند به خوبی مي دانستند که سرتیپ رياحي در یک ورطه هولناکي افتاده."

## اعتراضات مصدق

مصدق سیزده فقره اتهام خود را که دادگاه بدوی درباره آن‌ها اظهار نظر کرده و او را محکوم شناخته بود یکایک برشمرد و دلایل خود را در رد اتهامات توضیح داد. خلاصه‌ای از مهم‌ترین اتهامات و جواب‌های مصدق را نقل می‌کنیم. (1) اتهام اول بازداشت سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی بود که پس از ابلاغ فرمان عزل به دستور مصدق بازداشت گردید. در رأی دادگاه بدوی آمده بود که توقیف سرهنگ نصیری



به نیت آن بود که "صدور ابلاغ فرمان مکتوم بماند".  
مصدق گفت:

اگر مقصود از توقیف این بود که ابلاغ فرمان مکتوم بماند پس از وصول نمی‌بایستی این جانب رسید داده باشم... توقیف او از این نظر نبود که کسی از فرمان اطلاع حاصل نکند بلکه از این جهت بود که به دستور او، برخلاف اصل 13 متمم قانون اساسی که می‌گوید: "منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهراً نمی‌توان وارد شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده"، دو وزیر و یک نماینده مجلس شورای ملی را در خانه‌های خود مضروب نموده‌اید و بی‌لباس و پای برهنه به شهر آورده‌اند و از آنجا به سعدآباد برده بازداشت کرده‌اند... خود سرتیپ نصیری هم ساعت یک بعد از نصف شب 25 مرداد با افراد مسلح به شصت تیر و زره پوش آمد که مرا هم دستگیر کند. چون قبل از این که بیایند به من خبر رسید و قوای بیش‌تری در جلوی خانه‌ام تهیه گردید به مقصود نرسید و کودتای او ناقص ماند. مصدق با استناد به ماده 82 قانون مجازات عمومی گفت عمل نصیری قیام بر ضد حکومت ملی است که مجازات اعدام برای آن مقرر گردیده است. این بود علت توقیف سرتیپ نصیری.

(2) در رأی دادگاه بدوی آمده بود که مصدق پس از توقیف نصیری، اعلامیه‌ای مبنی بر اتهام کودتا منتشر ساخت تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی کند و عده‌ای از کارمندان دربار را هم بازداشت کرد "تا مقام شامخ سلطنت بی‌وقار شده و مردم در قیام مسلحانه علیه خاندان سلطنتی تحریض گردند".

مصدق گفت: گارد سلطنتی برای این بود که از کاخ‌های سلطنتی و ذات ملوکانه محافظت کند این که وزرا و نماینده مجلس را در خانه خودشان بازداشت نموده برای دستگیری من بیایند. مصدق با استناد به نامه شماره 104870 فرماندار نظامی تهران که پیش‌تر به دفتر دادگاه داده بود گفت اقدام گارد سلطنتی در 25 مرداد یک کودتای به تمام معنی بود.

(3) بنابراین گارد شاهنشاهی خود را وارد یک معرکه سیاسی کرده بود و این که دادگاه بدوی گفته است: خلع سلاح گارد بدین منظور بود که "اگر اعلیحضرت همایونی به تهران نزول اجلال فرمایند بی‌محافظ باشند که مزاحمت رجاله و دسته‌های مغرض مانعی نداشته باشد" حقیقت ندارد. اگر شاه به تهران می‌آمد و دولت وظیفه‌دار بود که وسایل حفاظت او را از هر جهت فراهم کند، "چنان چه در آن وقت دولت وظیفه خود را انجام نمی‌داد و مسامحه می‌کرد مسؤول بود."

(4) همین‌طور استدلال دادگاه بدوی که گفته است نظر دولت از مهر و موم کردن کاخ‌های سلطنتی و خلع ید کردن متصدیان و مباشران دربار "این بوده که شاهنشاه حق سلطه به اموال خود نداشته باشد" بی‌وجه است زیرا مهر و موم برای جلوگیری از حیف و میل اموال سلطنتی بود و نمی‌شد پیش‌بینی کرد که شاه چه وقت مراجعت خواهد کرد.

(5) اما این عبارت در رأی دادگاه که "چون از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج از کشور اطلاع یافتند به سفارت‌خانه‌های ایران تلگراف کرده‌اند تا شاهنشاه در معاشرت و عمل خود محدود گردد" نیز بی‌مورد است زیرا "از این تلگراف این جانب هیچ اطلاع نداشتیم. چنان چه آقای دکتر فاطمی بگویند به دستور این جانب چنین تلگرافی شده هر مجازاتی که قانون معین کرده است تحمل می‌کنم."

(6) اما این که دادگاه بدوی گفته است دستور دولت دایر بر حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه در سربازخانه‌ها برخلاف سیره اسلامی بوده زیرا "در احکام اسلامی مقرر شده که پادشاه‌ظالم را نیز دعا کنید تا خداوند به طریق صواب هدایت فرماید و در هیچ مورد منع از دعا و توسل به حق توصیه نشده است." وظیفه سرباز این نیست که اول اطمینان حاصل کند پادشاه عادل هست یا نیست تا در صورت اخیر از خداوند بخواهد که او را به طریق صواب هدایت فرماید. قصد دولت خیانت به شاه نبود بلکه "این‌طور تصور شد که شاهنشاه نیستند بقای نام خود را مقدم بر نام ایران بدانند لذا دستور داده شد که سرباز به بقای ایران دعا کند و اعلیحضرت همایونی هم در یک مملکت مستقل و آزاد سلطنت بفرمایند."

(7) و سرانجام این اتهام که در 25 مرداد "مقدمات میتینگ فراهم شد تا مردم را به سقوط اساس حکومت تشویق نماید" عاری از حقیقت است زیرا به فرض که سخنرانان در آن میتینگ چیزی بر خلاف قانون گفته باشند "من نمی‌بایست برای عمل آن‌ها متهم شده باشم."

(8) در خصوص دستور پایین آوردن مجسمه‌ها که به تعبیر دادگاه بدوی "تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام بر علیه پادشاه کشور" قلمداد گردیده بود مصدق حرف‌هایی را که در جلسات دادرسی و پیش از آن در بازپرسی گفته بود تکرار کرد:

اصولاً با نصب مجسمه مخالف بوده و هستیم. گذشته از این که ساخت و نصب مجسمه شرعاً جایز نیست بر فرض این که بخواهند کاری برخلاف شرع بکنند آن را باید بعد از خاتمه دوره هر سلطنت در ازای خدماتی که پادشاه به مردم کرده است نصب کنند.

## مصدق و فراندم

دیگر از مطالب مهم دفاعیه مصدق توضیحات او درباره فراندم بود. دادگاه بدوی فراندم را "عنوانی که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه نداشته" توصیف کرده و آن را در حکم اقدام به "تعطیل رژیم پارلمانی کشور و بر هم زدن اساس حکومت قانونی" دانسته بود.

مصدق گفت:

آن‌هایی که اطلاع ندارند یا این که از اجرای آن متضرر شده‌اند می‌گویند. فراندم در قانون اساسی پیش‌بینی نشده، مخالف با قانون اساسی است و حتی یکی از روحانیون 9 اسفند هم حکم به حرمت آن داد. در صورتی که هر عملی که شرع انور نهی نفرموده مباح است. "و امرهم شوری بینهم، و شاور هم فی الامر" دلیل مسلم واضحی است بر استحباب آن. اگر هر چه وجود ندارد نباید وجود پیدا کند مستحسن بود قانون اساسی هم که در سیره سلاطین دوره استبداد وجود نداشت نمی‌بایست تدوین شود. قانون اساسی به ضرر یک عده‌ای و به نفع اکثریت مردم و براساس اصل حکومت مردم بر مردم تدوین شده، فراندم هم روی همین اصل به وجود آمده است و پیروی از هر اصلی که در مصالح مردم باشد واجب است....

خیرخواه در فشار سیاست خارجی به آن متوسل شوند و از خود مردم خیر و صلاح مردم را بخواهند و بپرسند...



مردم خیرخواه و وطن‌پرست این اصل را از صمیم قلب پذیرفتند، نه اعلان تحریم بعضی از روحانیون 9 اسفند نه به

تبلیغات خلاف قانون اساسی عمال بیگانه هیچ یک کم‌ترین وقعی نگذاشتند...

### تجربه دموکراسی

چون در تعریف و توصیف فراندم مطالبی گفته شد ممکن است شنوندگان در این دادگاه و خوانندگان در خارج نسبت به آن راه مبالغه ببینند و آن را یک علاج قطعی دردها و امراض اجتماعی بدانند، لازم است عرض کنم فراندم و مجلس هر دو خوبند و مفیدند با این فرق که فراندم رأی است که ملت به طور مستقیم می‌دهد و مجلس مرکب از افرادی است که آن‌ها مجازند از طرف ملت رأی بدهند و هر یک محاسن و معایبی دارد که شرح آن از حوصله این دادگاه خارج است. فراندم و مجلس هر دو خوبند به شرط این که کار در دست دولت خیرخواه باشد و مردم در اظهار عقیده و رأی آزاد باشند و دولت به هیچ وجه اعمال نظر نکند.

در انتخابات آزاد نه فقط در یک دوره مردم نمی‌توانند نمایندگان خوب انتخاب کنند بلکه در ادوار تقنینیه بسیاری باید تجربه حاصل کنند تا بفهمند چه اشخاصی برای نمایندگی صلاحیت دارند و آن‌ها را انتخاب نمایند. انتخابات باید برای همیشه و در تمام ادوار تقنینیه آزاد باشد تا مردم بتوانند احزاب سیاسی، آن هم احزاب بزرگی که در مجلس اکثریت پیدا کنند، تشکیل دهند. فراندوم و مجلس هر دو بدند و بسیار هم بدند اگر مردم در اظهار عقیده و دادن رأی آزاد نباشد و دولت آرای مردم را تعویض کند و نتیجه به نفع بیگانگان تمام بشود.

## تأملی در رأی دادگاه تجدیدنظر

دادگاه تجدیدنظر در مقایسه با دادگاه بدوی جمع و جورتر می‌نمود و سریع‌تر کار می‌کرد. این دادگاه که نخستین جلسه خود را در 19 فروردین 1333 تشکیل داد رسیدگی به ایرادهای صلاحیتی را در کمتر از دو هفته و رسیدگی به ماهیت امر را در کمتر از سه هفته به پایان رسانید و در 22 اردیبهشت 1333 رأی خود را اعلام کرد.

در مقدمه این رأی گزارش مختصری از گردش کار را می‌خوانیم و آنگاه خلاصه‌ای از اعتراض‌های دادستان ارتش به رأی دادگاه بدوی و نیز خلاصه‌ای از اعتراض‌های متهمان (دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی) بر همان رأی. دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه بدوی را در مورد متهمان "مخدوش" می‌داند. مخدوش بودن آن رأی در مورد دکتر مصدق از دو جهت است اول آن که "دادگاه بدوی ابلاغیه دربار شاهنشاهی را تعبیر به گذشت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حق خصوصی کرده، در صورتی که اصولاً مقام شامخ سلطنت اعلی و اجل از این است که مدعی خصوصی... واقع شوند." اما از جنبه عمومی عفو بخشودگی پیش از قطعیت حکم معنی ندارد و تنها پس از قطعی شدن محکومیت است که می‌توان مجرم را عفو کرد و انجام آن "با رعایت تشریفات قانونی طبق ماده 55 قانون مجازات عمومی باید به عمل آید. بنابراین استناد دادگاه بدوی به ابلاغیه صادره در این مقام بی‌مورد بوده."

دادگاه تجدیدنظر اما نمی‌گوید که اگر شاه در مقام مدعی خصوصی نبوده تا از حق خود صرف‌نظر کند و اگر محکومیت مصدق هنوز قطعیت نداشته تا عفو و بخشودگی در مورد آن مصداق پیدا کند پس آن ابلاغیه دربار چه مفهومی داشته و شاه چرا به آن عمل خلاف قانون، یادست کم لغو و نامعقول که هیچ اثر قضایی و منطقی بر آن بار نمی‌شود، مبادرت ورزیده بود؟

ایراد دیگر دادگاه تجدیدنظر به رأی بدوی این است که در آن رأی "اصل مجازات را منطبق با ماده 317 قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته و با رعایت ماده 46 قانون مجازات عمومی متهم را به حسب مجرد محکوم" کرده‌اند و "با این که دادگاه در مقام تخفیف برآمده و به ماده 44 قانون





مجازات عمومی استناد نموده ولی اثر قانونی ماده 44 در تعیین کیفر مشاهده نمی‌شود.

دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را در مورد سرتیپ ریاحی نیز "مدلل" و "موجه" نمی‌داند زیرا آن دادگاه "مجموع اعمال منتسبه به متهم ردیف دو (سرتیپ تقی ریاحی) را، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، مربوط و مرتبط با قسمتی از اعمال انتسابی به متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) دانسته، بنابراین با در نظر گرفتن وحدت موضوع بزه انحراف از تطبیق بدون وجود افتراق، صحیح به نظر نمی‌رسد."

عبارت‌های دادگاه چندان روشن و رسا نیست ماحصل آن این است که اگر اعمال دکتر مصدق منطبق بر ماده 317 قانون دادرسی و کیفر ارتش است اعمال سرتیپ ریاحی نیز باید با همان ماده تطبیق داده شود زیرا "سرتیپ ریاحی در تمام اعمال ارتکابی صرفاً به منظور تسهیل منویات متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) بوده و با علم و اطلاع به هدف و منظور نامبرده و مواضع و تبانی با مشارالیه به تضعیف حس شاه دوستی و تزلزل مقام شامخ سلطنت و محو آثاری که موجب تذکر وجود سلطنت بوده و تشویق مخالفین سلطنت و ارباب و آزار کسانی که حرارت سلطنت خواهی و شاه دوستی در آنها شعله‌ور بوده مبادرت نموده است" و این اقدامات به نظر دادرسان دادگاه "دلیل کافی برای اثبات همکاری و معاونت او با متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) می‌باشد".

دادگاه تجدیدنظر با طرح این مقدمات حکم دادگاه بدوی را در مورد هر دو متهم فسخ کرد، و آنگاه حکم داد که خود مصدق "به استناد ماده 317 قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده 46 قانون کیفر عمومی از لحاظ تجاوز سن" او از شصت سال محکوم است به سه سال حبس مجرد و باید مدتی را که از تاریخ 19 مرداد 1332 بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور نمود." و سرتیپ ریاحی نیز "به استناد ماده 317 قانون دادرسی و کیفر ارتش و ماده 28 و 29 قانون مجازات عمومی و توجه به ماده 30 همان قانون محکوم است به سه سال حبس با کار و باید مدتی که از تاریخ 28 مرداد 1332 بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور گردد."

سرتیپ احمد آجودانی از اعضای هیأت دادرسان دادگاه تجدیدنظر تنها کسی بود که هم درباره مجازات سرتیپ ریاحی و هم درباره مجازات دکتر مصدق با رأی اکثریت دادگاه مخالفت نمود. به نظر او اعمال سرتیپ ریاحی با ماده 81 قانون مجازات عمومی انطباق داشته و می‌بایستی بروفق حکم این ماده به یک سال حبس تأدیبی محکوم می‌شد. در مورد دکتر مصدق نیز اگرچه اعمال او با ماده 317 قانون دادرسی و کیفر ارتش انطباق داشته لیکن وی می‌بایستی بر طبق ماده 44 قانون مجازات عمومی مشمول یک درجه تخفیف می‌شد و به مجازات سه سال حبس تأدیبی (نه حبس مجرد) محکوم می‌گردید.

این نکته در خور توجه است که دادگاه تجدیدنظر در مورد سرتیپ ریاحی رأی به تشدید مجازات داده و او را که در مرحله بدوی به دو سال حبس تأدیبی محکوم شده بود در تجدیدنظر به سه سال حبس با کار محکوم شناخته ولی در مورد دکتر مصدق اگرچه با نحوه انشاء رأی دادگاه بدوی مخالفت نموده در نهایت به همان مجازات سه سال حبس مجرد که در رأی دادگاه بدوی آمده بود رسیده است. در واقع در شرایط تاریخی آن روز از دادگاه نظامی انتظار آزادی عمل و انعطاف زیاد نمی‌رفت. اوضاع و احوال نشانگر آن بود که نه تنها مقدار مجازات متهمین پیشاپیش معین شده بود احتمالاً بخش‌های اصلی قرارها و احکام دادگاه هم از خارج به وسیله کسانی که سابقه و اطلاعات حقوقی بیشتری داشتند انشاء می‌گردید و در اختیار رئیس دادگاه گذاشته می‌شد. حتی اگر بتوان به گزارش‌های کرمیت روزولت در جزئیات آن اعتماد نمود او در حکایت نخستین ملاقات خود با شاه، بعد از بازگشت وی از رم، از قول شاه می‌نویسد:

اگر دادگاه نظر مرا به کار بندد به سه سال حبس در ده خود محکوم خواهد شد و پس از آن آزاد خواهد بود که در محوطه ده، و نه در خارج آن، رفت و آمد کند. ریاحی سه سال در زندان خواهد ماند.

شاه این حرف‌ها را در نیمه شب اول شهریور 1332 می‌گوید و اگر حکایت کرمیت روزولت حقیقت داشته باشد معلوم می‌شود که از همان ساعت که با نقشه کودتا موافقت نموده و فرمان نخست‌وزیری زاهدی را امضا کرده بود راجع به سرنوشت مصدق و این که چه معامله‌ای با او باید کرد نیز اندیشیده بود. شاه از میان هواداران مصدق تنها به اعدام دکتر حسین فاطمی نظر داشت و این نکته البته با توجه به مفاد مقالات روزنامه باختر امروز در فاصله 25 تا 28 مرداد و نیز سخنرانی تند و حساب ناشده فاطمی در میتینگ 25 مرداد و دستورهایی تلگرافی که او به سفارتخانه‌های ایران در بغداد و رم صادر کرده بود قابل فهم است. و چنین بود که شیوخ دیوان عالی تمیز نیز، که راه بحث و اعمال نظر را بر روی خویش بسته می‌دیدند، بازگشایی پرونده را به مصلحت خود نیافتند و رأی دادگاه تجدیدنظر را که مصدق از آن فرجام خواسته بود به اتفاق آراء ابرام کردند. شعبه 9 دیوان عالی تمیز که تقاضای فرجام دکتر مصدق به آن ارجاع و احوال خصوصی مورد، اعتراضات فرجامی مؤثر به نظر نرسید. و با این که جمله ابتر و بی‌نمک و باردکه زبونی و لاعلاجی یک قوه قضائیه کور و سترون در نظامی خودکامه را ندا می‌داد پرونده بزرگ‌ترین محاکمه تاریخ ایران بسته شد.